

عرفان اسلامی در فرایند تعامل دین و فطرت

علی فضلی

چکیده

این مقاله در صدد یافتن منشأ پیدایی و بستر پویایی عرفان اسلامی است. از این رو، با ارائه سه مقدمه توصیفی کوتاه درباره عرفان، دین و فطرت می‌کوشد با تحلیلی خاص، پیدایی و پویایی عرفان اسلامی را نتیجه تعامل حلقوی فطرت، دین و تجربه بشناساند و چگونگی این تعامل را به تصویر کشاند.

کلیدواژه‌ها

دین، فطرت، عرفان.



شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آغاز سخن

عرفان خداپاور به عنوان معنویت قدسی الهی، یک ارتباط آگاهانه درونی و باطنی با خدای سبحان است که با انبوهی از عوطف و احساسات شورانگیز و گاه پرهیبت همراه است. این امر، واقعیت آشکاری است که در همه ملل ادیان الهی گونه‌به‌گونه در گردونه تاریخ تبلور یافته و همواره در طول تاریخ بر پایه تعامل نبوغ بشری و آموزه‌های هدایت‌گرایانه و حیانی منحنی تکامل را پشت سر نهاده است تا آن‌که بر پایه آموزه‌های اسلامی که بر همه شریعت‌ها محیط است و جمیع ادواق ادیان را دربر دارد (فونوی، شرح الحدیث، ۹۳)، و با هم‌گامی عارفان مسلمان با آن آموزه‌ها، به کامل‌ترین، ظریف‌ترین، ژرف‌ترین و معتدل‌ترین عرفان بار یافته است. امروزه برخی پژوهشگران در این زمینه نگاهی پدیدار شناختی به گوهره عرفان خداپاور داشته و در صدد یافت روح مشترک و وجوه متمایز مظاهر آن در ادیان الهی پرداختند که اکنون بدان نمی‌پردازیم، بلکه در این نوشتار، تنها به عرفان و تصوف اسلامی نظر داریم که به عنوان یک مکتب پویا در تاریخ اسلام ظهور کرده است.

عرفان اسلامی چونان جنبشی معنوی - روحی، یک خیزش روان‌شناسانه و هستی‌شناسانه است که در تطور تاریخی‌اش با کوشش عارفانی سترگ به شکل نظام سازوار علمی رخ نموده است، که در چهره روان‌شناختی،^۱ در قالب عرفان عملی و سلوکی و در چهره هستی‌شناختی، در قالب عرفان علمی و نظری رخ تابانده است.

بی‌گمان شکل‌گیری و شکوفایی این دو نظام عرفانی، در نتیجه تجربه‌های سالکانه عارفان در بُعد سلوکی و تجربه‌های عارفانه آنان در بُعد نظری است؛ زیرا اولاً آنان در بخش عرفان عملی و در معاملات قلبی با خدای سبحان، با تحولات قلبی‌شان سیری صعودی از منزل دل‌بستگی‌های ناسوتی تا منزل وصال به ذات لاهوتی را پیمودند و کوشیدند هر آنچه را که در صراط سلوک، به ویژه منازل آن صراط تجربه کرده‌اند، ترجمه، تعبیر و توصیف کنند و با استخراج رابطه ترتبی آن منازل، تبیین دقیقی از سلوک عرفانی ارائه دهند. نتیجه این کوشش‌ها، ظهور نظام‌های گوناگونی از مشرب‌های سلوکی در طول تاریخ عرفان است که نخستین آنها *آداب العبادات* نگاشته شقیق بلخی (م ۱۹۴ق) و مشهورترین آنها *منازل السائرین* اثر جوادان خواجه عبداللّه انصاری (م ۴۸۱ق) است.

۱. مقصود از روان، روح و قلب آدمی است و نه اصطلاح علمی در دانش روان‌شناسی.

ثانیاً در بخش عرفان نظری، عارفان در آغاز به دریافت‌های شهودی دست یافته و با قلبی که به فنای ذاتی رسیده و به بقای بالله آراسته گشته، سراسر هستی را یک وجود وحدانی اطلاق می‌کند، یعنی ذات خداوندی دریافته‌اند و تمامی کثرت عیانی را که در نفس الامر تحقق دارد و به چشم آنان درآمده است، ظهورات صفات خداوندی دانسته‌اند. به بیان اجمالی، آنان در مقام فنا و بقا، توحید ناب یعنی وحدت شخصیه وجود را همراه بالوازمش که مجموعه‌ای از حقایق و آموزه‌های هستی‌شناختی است، به روشنی شهود کرده‌اند. سپس آن حقایق مشهود را ترجمه و توصیف کرده و با تحلیل فراخور، آن حقایق را در یک نظام سازوار علمی سامان بخشیده و عرفان نظری را پدید آورده‌اند که بنیان‌گذاران آن را باید دو تن از عارفان بزرگ، یعنی محیی‌الدین ابن عربی و صدرالدین قونوی دانست که آثاری همچون فتوحات مکیه، فصوص الحکم، اعجاز البیان و مفتاح الغیب به یادگار گذارده‌اند.

اما پرسش بنیادی که این نوشتار در پی تبیین آن است، این است که خاستگاه این خیزش معنوی و این خروش عرفانی در عارفان چیست؟ مسیر شکوفایی و پویایی عرفان اسلامی را باید در کجا جست؟ منابع حقیقی تجربه‌های سالکانه و عارفانه کدامند؟ پاسخ به این چند پرسش، پیش‌نیازی دارد و آن توضیحی کوتاه درباره فطرت انسانی و دین الهی است.

دین

کاوشی دیرین نشانگر وجود پرسشی کهن در طول تاریخ عرفان اسلامی است و آن اینکه خاستگاه و سرچشمه عرفان اسلامی چیست؟

پرسشی که امروزه پاسخ واحدی را در آثار پژوهندگان منعکس ساخته است که عرفان اسلامی به گواهی تاریخ بروز مکتب تصوف و به استناد محتوای میراث اصیل تصوف و مدعای صادقانه عارفان راستین، خاستگاهی جز دین (قرآن و سنت) ندارد؛ نکته‌ای که در تاریخ عرفان، بحثی شایسته می‌طلبد.

دین هدفی جز هدایت بشر از تیرگی گمراهی به روشنایی الهی ندارد؛ هدایتی که جز با پرستش

خدای سبحان به بار نمی‌نشیند. این هدف با ترسیم صراط مستقیم که همان (صراط هدایت و پرستش) مسیر پرستش است، تأمین می‌گردد

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛

کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردم تا مردم را به اذن پروردگارشان از

تاریکی‌ها به روشنایی آوری؛ راه آن شکست‌ناپذیر ستوده (ابراهیم، ۱).

وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ و این که مرا بپرستید که این راه راست است (یس، ۶۱).

این ترسیم صراط با تبیین سه آموزه کلیدی همراه است تا پیوندی دایم با آن صراط بیابد و حضور همیشگی در آن صراط تضمین گردد.

نخستین حوزه، پایه‌ها، ریشه‌ها و اصول صراط مستقیم، همچون توحید و ولایت است؛ دومین حوزه، ارائه برنامه‌هایی مانند مراقبه و توکل برای دور ساختن دل از انحراف‌ها و سیر دادن دل در صراط هدایت است؛ حوزه سوم، بایسته‌ها و تکالیف رفتاری یعنی احکام تکلیفی همچون نماز و روزه در صراط هدایت است.

این سه حوزه، در فرهنگ دینی-عرفانی، به ترتیب به حقیقت، طریقت و شریعت نام‌گذاری شده‌اند.

شریعت، آیین‌نامه‌ای است که در امتداد تمام مسیر صراط پرستش نصب شده است و در آستانه و کناره آن ترسیم گشته تا انسان‌ها با پای بندی بدان در راستای آن صراط گام بردارند و از هجمه‌های شیطانی در امان بمانند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛

سپس تو را به آیینی که برآمده از امر خداست نهادیم. پس آن را پیروی کن و از

هوس‌های نادانان پیروی مکن (جاثیه: ۱۸).

این آیین‌نامه، تصویری روشن از شکل و شمایل چگونگی پرستش و ترسیمی از رفتارهای اعتدالی در هنگام سیر در صراط پرستش ارائه می‌دهد و خود دریچه ورود به آن صراط و نوشیدن شراب هدایت می‌باشد. مانند آرامش در نماز و احساس پاکی در روزه.

طریقت، راه‌کارها و برنامه‌هایی است که انسان در حیات روحانی و در گام‌های هدایت

طلبانه‌اش به آن برنامه‌ها همت می‌گمارد؛ برنامه‌هایی که در فرهنگ قرآنی سبب سلامت در صراط پرستش نام دارند.

«يَهْدِي بِمِ اللَّهِ مَنْ أَتَى رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»؛ خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، با کتاب خویش به راه‌ها و منازل سالم رهنمون می‌شود (مانده، ۱۶).

مانند سبیل توبه کاران، زاهدان، مخلصان و متوکلان که از جمله سبیل سلامت هستند. این سبیل، در صراط پرستش اندراج یافته‌اند؛ اندراجی که به صورت مرحله‌ای است و این مراحل در فرهنگ دینی، درجات نام دارند. البته این درجات در یک سطح نیستند، بلکه سلسله‌ای پویا و تصاعدی هستند که به شکل پلکانی در یک سیر طولی و صعودی تا پایان صراط پرستش درج گشته‌اند و رتبه هر درجه‌ای نیز به تناسب دوری و نزدیکی‌اش به آن نقطه پایانی است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة (کلینی، اصول کافی، ۷۱/۱).

همانا ایمان، بسان نردبانی ده درجه دارد که پله پله از آن صعود می‌کند.

از همین رو، در برخی از روایت‌ها درجات به صورت تصاعدی ترسیم شده‌اند. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

اعلی درجه الزهد ادنی درجه الورع و اعلی درجه الورع ادنی درجه الیقین و اعلی درجه الیقین

ادنی درجه الرضا (محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ۱۴۷۵/۴)

برترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه ورع است و برترین درجه ورع، پایین‌ترین

درجه یقین است و برترین درجه یقین، پایین‌ترین درجه رضاست.

حقیقت، اصول زیرساختی صراط پرستش همچون توحید و ولایت است که به مثابه جانی در

کالبد صراط جریان دارد. از این رو، آدمی برای سلوک در صراط پرستش، راهی جز معرفت یقینی

به حقیقت ندارد. امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل فرمود:

یا کمیل ما من حركة الا و انت محتاج فیها الى المعرفة (بحرانی، تحف العقول، ۱۸۳).

ای کمیل! هیچ حرکتی نیست جز آن که در آن به معرفت نیاز مندی.

زیرا به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

«العلم امام العمل و العمل تابعه؛ علم پیشوای عمل و عمل پیرو آن است» (فیض کاشانی،

علم‌الیقین، ۱/۱۷).

البته در آغاز حرکت در این صراط، معرفت عقلانی و یا معرفت ایمانی لازم است که چه بسا برای برخی عارفان با همت در پایان به معرفت شهودی تبدیل شود. بنابراین شریعت، آیین رفتاری و ظاهری پرستش؛ طریقت، برنامه قلبی و باطنی پرستش و حقیقت، روح پرستش است. به باور محققان، خیزش معنوی عرفان، پاسخی شایسته به خواسته هدایت گرایانه دین است و پایه‌های عرفان که در عرفان‌نظری تبیین شده، مانند توحید عرفانی و برنامه‌های عرفان که در عرفان‌عملی تبیین گشته است، مانند منازل، ظهور تبیین شده و انسجام یافته دو ساحت طریقت و حقیقت به شکل نظام‌مند است؛ هم‌چنان‌که فقه، ظهور تبیین شده و ترسیم یافته ساحت شریعت است.

فطرت

شناخت خاستگاه انسانی، جنبش عرفانی ما را به یک بحث انسان‌شناختی می‌کشاند و این کاوش انسان‌شناسانه، می‌تواند بر پایه آموزه‌های فلسفی و یا عرفانی باشد، ولی به دلیل برتری آموزه‌های وحیانی و احاطه سنجش گرانه آنها بر دیگر آموزه‌ها، بهترین روش انسان‌شناسی، انسان‌شناسی وحیانی است؛ روشی که فطرت، یکی از ارکان اساسی آن است. بی‌گمان سخن پر دامنه از فطرت ما را به بیان توصیفی از گزاره‌های این انسان‌شناختی واداشته و از تبیین نقلی و عقلی آن باز می‌دارد. از این رو، تفصیل آن را به نوشتاری دیگر وامی‌گذاریم (ر.ک: مطهری، کتاب فطرت؛ جوادی آملی، فطرت در قرآن و تفسیر انسان به انسان؛ امام خمینی (ره)، شرح جنود عقل و جهل؛ مصباح یزدی، معارف قرآن؛ ربانی گلپایگانی، فطرت و دین؛ رجبی، انسان‌شناسی).

انسان دو بعد در هم تنیده مادی و ملکوتی دارد که بعد مادی آن، کالبد طبیعی و بدن عنصری اوست و بعد ملکوتی آن، روح الهی است که خدای سبحان در کالبد آدمی دمیده است. روح الهی که بدان قلب و دل نیز گویند، دو جنبه دارد، جنبه‌ای از آن تعلق تدبیری روح به بدن است که به این جنبه نفس گویند. جنبه دیگر، جنبه تجردی و تنزهی از ویژگی‌های مادی است که روی به عالم

ملکوت و بلکه روی به مبدأ آفرینش خود دارد. اگر این جنبه روح را با یک سلسله خصایص فراحیوانی اش که در اصل خلقت روح بدان سرشته‌اند، در نظر آوریم، به آن فطرت گویند. خصایص فطری نهفته در روح بر اساس داده‌های قرآنی و روایی، به طور کلی بر سه گونه‌اند: خصایص بینشی، خصایص توانشی و خصایص گرایشی، که خصایص بینشی، مانند توحیدشناسی، خالق‌شناسی، پروردگارشناسی و فضیلت‌شناسی است که انسان آنها را در شرایطی خاص به علم حضوری درمی‌یابد.

خصایص توانشی، مانند توان شناخت، توان فهم، توان تعقل، توان تفکر، توان تعلّم، توان توکل، توان تواضع، توان صبر، توان اخلاص، توان تزکیه و توان وصول به مدارج عالی کمال است که انسان‌ها استعدادها و قابلیت آنها و نیز قدرت اظهار و فعلیت‌بخشی آنها را دارند. خصایص گرایشی، مانند حقیقت‌جویی، کمال‌گرایی، علم‌خواهی، جمال‌دوستی، خداجویی و پرستش است که انسان‌ها بدان‌ها گرایش صادقانه دارند و در نهان خود این گرایش را احساس می‌کنند. بسیاری از این خصایص سه گانه را امام صادق علیه السلام در حدیث مشهور به «جنود عقل و جهل» به تصویر کشیده است (کلینی، اصول کافی، ۱/۳۶۱-۳۸). به مجموعه این بینش‌ها، به عنوان اصول علمی و این گرایش‌ها و توانش‌ها، به عنوان اصول عملی، می‌توان دین فطری و آیین فطری نام نهاد که در ادبیات اهل بیت «دین حنیف» نام گرفته است (ر.ک: محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ۳/۱۲۷۷).

البته این خصایص سه گانه از هم گسیخته نیستند، بلکه در هم تنیده‌اند؛ زیرا اولاً تمامی گرایش‌های فطری بر توانش‌های انسانی مبتنی است؛ زیرا اگر آدمی آن توان و قابلیت‌داری آن را نداشت، هیچ‌گاه بدان گرایش نداشت. این گرایش و توانش فطری، بر بینش انسانی نیز مبتنی است، زیرا تا کسی مطلوب خود را - هر چند اجمالی - نشناسد (بینشی)، اولاً به آن گرایش نشان نمی‌دهد؛ زیرا انسان در پی مجهول مطلق نمی‌رود و ثانیاً توان خود را در به فعلیت رساندن آن به کار نمی‌بندد؛ چرا که نمی‌داند در صد دشکوفاسازی چه چیزی است؟

البته چه بسا یک خصیصه فطری، گرایشی، توانشی و بینشی باشد که به اعتبارهای مختلف، این سه نام را می‌گیرد؛ مانند خصیصه توحید که انسان به طور فطری به آن شناخت بینشی، تمایل

گرایشی و در مقام شهود خداوند، قدرت توانشی دارد.

این خصایص، اولاً خصایص فراحیوانی اند و نه حیوانی و غریزی؛ یعنی یک سری خصایصی هستند که عقل آنها را از فطرت می فهمد و در دایره تفکر و تعقل جای دارند، نه این که مانند غریزه ها در حیطة حس و خیال و وهم جای داشته باشند. از این رو، خصایص فطری به انسان ها اختصاص دارد؛ اختصاصی فراگیر و همگانی که از آن تمامی آحاد بشر است. ثانیاً برای انسان ذاتی اند و اکتسابی؛ یعنی خصایصی که در عهد الست و میثاق فطرت در روح آدمیان سرشته شده است؛ ثالثاً برای انسان، جاودان و تغییر ناپذیرند؛ یعنی، همه انسان ها - خوب یا بد - همواره این خصایص ذاتی را دارند و هیچ گاه از آنان زایل نمی شود.

البته وقتی روح انسانی به بدن تعلق می گیرد و فطرت در قالب تن جای می گیرد، خصایص فطری چند ویژگی می یابند: اولاً پنهان و ناپیدا می شوند؛ زیرا مستوری روح و فطرت در بدن، به ناپیدایی ویژگی های فطرت می انجامند و در نتیجه، از آگاهی حضوری انسان درباره آن خصایص می کاهد و تا انسان از حجاب تعلقی نکاهد، نمی تواند آن خصایص را به علم حضوری ادراک کند. از این رو، بسیاری از انسان ها، به دلیل دل بستگی های ناسالم به دنیا، از وجود چنین ویژگی هایی غافل شده اند.

ثانیاً آن خصایص کلی، مجمل و مبهم می شوند؛ هر چند انسان ها اصل وجود آن خصایص مقوله ها را می فهمند، ولی چه بسا از چیستی آنها آگاهی تفصیلی ندارند و حتی برخی هیچ کدام از مصادیق واقعی آنها را نمی شناسند و این موجب اشتباه در تطبیق می شود. برای مثال، همگان حس کمال گرایی را در خود احساس می کنند و از اصل وجود آن آگاهند و به طور مطلق، کمال جو هستند، ولی در تشخیص چیستی آن و در تطبیق آن به اشتباه افتاده اند؛ مثلاً آن را در دارایی یا جاه و مقام می جویند.

ثالثاً شدت و ضعف می پذیرند؛ یعنی هر گاه روح به دلیل تعلق تدبیری به بدن به اشتغال ناسوتی دچار گشته و نسبت به فطرت کم توجهی می کند، این کم توجهی مایه تضعیف خصایص فطری می گردد. از این رو، هر گاه روح، دامنه این تعلق را بکاهد، فطرت وی توان می گیرد و خصایص او ندت یافته و به نمایش درمی آید. بنابراین، انبیا و اولیای معصوم به دلیل رهایی از هر گونه تعلق،

کاملاً بر گستره فطرت خویش آگاهند و تمام خصایص فطری در آنها بالفعل است.

عرفان

در طول تاریخ اسلام، همواره انسان‌هایی بوده‌اند که بر اثر ایمان متعبدانه و یا برهان یقین‌آور و یا تلنگر تعلق‌شکن بیدار شده و اهل یقظه گشته‌اند و در نتیجه، نسبت به دنیای پرهیاهوی بازدارنده بیزاری جسته و از زندان دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های ناسالم آزاد گشته‌اند و گستره تدابیر ناسوتی‌شان را که عامل دل‌مشغولی‌هاست، فروکاسته‌اند و جهت تعلقی و نفسانی خویش را رقیق گردانیده و جهت تجردی نفس آنان سربر آورده است. در نتیجه، فطرت که همان روح آمیخته با خصایص ملکوتی است، روی برافروخته است. پس گرایش‌های معنوی و توانش‌های او چون بذری شکفتگی آغازیده و بینش‌های او، به اجمال از پرده پنهانی چهره گشاده‌اند.

وقتی این انسان‌های بیدار دل، با رونمایی فطرت و جهت‌گیری خصایص سه‌گانه به سوی ملکوت، گرایش‌هایشان شدت گرفت و عطش زایدالوصفی برای دست‌یابی آن گرایش‌ها در خود احساس کردند و تشنگی شدیدی برای فعلیت بخشیدن به آن توانش‌ها در خویش دیدند و برای یافتن حضوری آن بینش‌ها مشتاقانه بی‌قرار گشتند، این اشتیاق عطش‌آمیز موجب یک خیزش قدسی و خروش معنوی شده؛ خیزشی که سرآغاز روی‌آوری روح و جان برای معرفت‌شهودی آفریدگار و سر منشأ سیر روح به سوی حق تعالی می‌گردد و نقطه شروع فعلیت بخشیدن به توانش‌ها و استعداد‌های ملکوتی است. زایش این عطش و این خروش مبدأ آفرینش رویدادی بزرگ در عالم انسانی است؛ رویدادی شورانگیز به نام عرفان که همواره در درون انسان‌های مشتاق رخ می‌نماید:

آن خداوندی که از ماء مهین کرد پیداصورتی زهره‌جبین
تخم عرفان در زمین دل‌نهاد از وجودش جان‌عالم گشت شاد

(مثنوی صدر، ۱۳۴)

بیداردلان تاریخ همواره کوشیده‌اند تا به این خروش فطری و خیزش عرفانی پاسخ دهند،

تک تک خصایص پنهان فطرت شان را آشکار سازند و آنها را از اجمال به در آورند و به تفصیل از چستی آنها آگاه شوند و مصادیق آنها را بشناسند و دین فطری را همه جانبه مطالعه و ریزبینانه تفسیر کنند و برنامه هدایت گرانه آن را مفصل به دست آورند و به دقت به کار ببندد. در نتیجه، به قدر توانشان فطرت خود را شکوفا سازند و توانش‌ها را فعلیت بخشیده و به گرایش‌هایشان پاسخی مطمئن دهند و دریافتی حضوری از بینش‌ها بیابند. آنان هر آنچه را که در مسیر شکوفاسازی فطرت‌شان تجربه کرده بودند، توصیف و تبیین کردند و با این پرداخت، عرفان فطری را به صورت مکتب عرفانی سامان دادند و آن را در کنار مکاتب کلامی، فلسفی و فقهی جای دادند.

تعامل عرفانی دین و فطرت

عارفان بزرگ در طول این کوشش به مطالعه دو منبع الهی و مطمئن پرداخته و با تأمل بسیار به فهم دو کتاب مقدس برآمده‌اند: یکی دین به عنوان کتاب تدوینی^۱ و دیگری فطرت به عنوان کتاب تکوینی؛ زیرا این دو برای انسان‌ها راه‌گشا و حجت الهی هستند و نقش راهبردی و هدایت‌گری دارند؛ هر چند هدایت دین در مقام ظهور تفصیلی و هدایت فطرت در مقام بطون اجمالی است که با حرکت تکاملی انسان به میزان گشودگی فطرت به تفصیل در خواهد آمد و این امر برای کسانی که با اندک سفر انفسی، وجدانی بیدار یافته‌اند و از زبان فطرت سخنان هدایت‌گرایانه شنیده‌اند، بسیار روشن است.

این نقش هدایت‌گرایانه، با تعامل و همیاری دین و فطرت به ثمر می‌نشیند و هیچ‌کدام بدون دیگری کارا نیست؛ زیرا فطرت به عنوان یک طرف تعامل، گرچه از سویی مبدأ فاعلی حرکت تکاملی انسان و صورت بخش قلب آدمی است، ولی از سویی مبدأ قابلی آموزه‌های وحیانی نیز هست. همچنین دین به عنوان طرف دیگر تعامل، اولاً میزانی برای فراخوان فطرت است تا با آن، سخن صحیحی که از فطرت برمی‌آید، از دیگر سخنان نادرست درونی متمایز شود؛ ثانیاً آموزه‌های انبیا، احیاگر فطرت و یادآور عهدهایی است که انسان‌ها در عهد میثاق الستی با خداوند بسته‌اند؛ عهدهایی که چونان خصایص فطری در فراختای روح انسانی جاری‌اند و در این دنیا، باید از

۱. در لسان عرفان، گامی به قرآن عالم و کتاب تدوین، و به جهان هستی، عالم و کتاب تکوین گویند.

نابیدایی و از اجمال به درآیند و در صراط مستقیم دین حضور پرظهوری یابند. این تعامل امری مهم است که خداوند مردم را بدان تکلیف فرموده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛

پس ای رسول! دلت را مستقیم به سوی این دین پاک بگردان؛ دین حنیفی که همان فطرت الهی است؛ فطرتی که [دین حنیف نام دارد] خداوند مردم را بر آن آفرید (روم، ۳۰).

امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیان تعامل دین و فطرت می فرماید:

فبعث فيهم رسله و واتر اليهم انبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكرهم منسى نعمته و يحتجوا عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفاثن العقول،

خداوند پیامبران خود را برانگیخت و هر چند گاه، متناسب با نیازهای انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی فرستاد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی حجت را بر آنها تمام گردانند و توانایی‌های پنهان در عقل‌ها (و فطرت‌ها) را آشکار سازند (نهج البلاغه، خطبه اول، ۶).

بنابراین، اگر در این تعامل، آدمی دین را به تمام معنا به اجرا درآورد و فطرت با تمام خصایص شکوفا گردد، میان دین و فطرت همانندی کامل حاصل می‌شود؛ به گونه‌ای که وقتی از رسول خاتم صلی الله علیه و آله درباره آیه فطرت پرسیدند، فرمود:

فطرة التي فطر الناس عليها، دين الله؛ فطرتی که خدا مردم را بر آن آفرید، همان دین الهی است (طباطبایی، المیزان، ۱۸۸/۱۶).

از این رو، انبیا و اوصیا، دارای دین کامل و فطرت شکوفا هستند.

این عارفان بیدار دل در پیمودن سلوک و رسیدن به معرفت شهودی خدای سبحان، اصل تعامل دین و فطرت را به جدّ پی گرفتند؛ اصلی که عرفان و دین را آینه یکدیگر قرار می‌دهد و عامل بازنمایی رمزهای آن دو می‌گردد. آنان در این راه، با قلبی زلال که در حقیقت - به فرموده

امام رضا علیه السلام - سرچشمه فهم است،^۱ و از نیروی تعقل توانا و فهم سرشار بهره مند است، به دو کتاب دین و فطرت چشم دوختند و گوش خود را به تعالیم آن دو درآویختند. قلب، در فرهنگ قرآنی همان روح است، ولی بدین دلیل به روح قلب گویند که روح در هنگام سیر الهی و یافت شهودی، دچار تقلبات و تحولات و دگرگونی‌هایی می‌شود (حکیم ترمذی، بیان الفرق بین الصدر و القلب و الفؤاد و اللب، ۶۶؛ کاشانی، مجموعه رسائل و مصنفات، ۶۳۴؛ رفیق العجم، موسوعة مصطلحات التصوف الاسلامی، ۷۶۵). این قلب از سویی در فراخنای خویش کتاب پرندای فطرت را می‌بیند و از سویی، خود را طرف خطاب الهی و محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می‌یابد، که اگر انسانی سرمایه فهم و خرد قلبی را به کار نیندد و کوردلانه از آموزه‌های الهی روی گرداند و بر گوش دل پرده غفلت بیاویزد، تا آهنگ هدایت گرایانه ملکوت را نشنود، هیچ‌گاه بهره‌ای از دین و فطرت نخواهد برد:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا تَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاثِلُونَ؛ (اعراف، ۱۷۹).

دوزخیان دل‌هایی دارند که با آن حقایق را نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند. آری آنها همان غافل ماندگان هستند.

از این رو، آدمی برای فهم فطرت و دین باید این آیه را در خویش شعله‌ور سازد:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (ق، ۳۷).

بی‌تردید، در این رخدادها برای هر صاحب‌دل و حقیقت‌جویی که خود به گواهی ایستاده است عبرتی هست.

به راستی عبدالواحد بن زید بصری - دست‌پرورده و کمال‌یافته کمیل بن زیاد نخعی (جامی،

نجات الانس، ۵۵۹) - سخن بس نیکویی را به زبان آورده که:

عارفان همواره با خرده‌هایشان بر فهم سنت ایستاده و با دل‌هایشان بر (جاده) سنت مقیم

گشته و از شر نفسشان به سید و مولایشان پناه برده‌اند (سهروردی، عوارف المعارف، ۳۴).

این عارفان فهم بینای شنوا برای اجرای اصل تعامل تا سرحد تعالی خویش و مشاهده خدای

سبحان، سر به گریبان کشیده تا کتاب وجود خویش یعنی فطرت را که صراط سلوک و دریچه معرفت است، و زمزمه آغازین هر تجربه سلوکی و عرفانی از وی برمی خیرد، نیک مطالعه کنند و به خوبی بفهمند، برای آغاز این مطالعه کوشیدند تا پیش دانسته‌های واقعی، مطمئن و بی‌انحراف را همراه با دغدغه‌های سلوکی و معرفتی فراهم سازند و منبع این فراهم‌سازی را دین دانستند؛ آن‌گاه با سرمایه دینی متفکرانه به فطرت چشم دوختند و گوش به ندای آن دادند و با قلبی فهیم به مطالعه آن پرداختند. سپس دریافت‌ها و دستورهایشان را به دین عرضه داشتند تا دین به عنوان میزان حقیقت، این فهم و دریافت را امضا و تأیید و در صورت اجمال و ابهام آن را تفسیر کند. سپس این دریافت را در حرکت سالکانه و عارفانه خود تجربه کردند و دریافت‌های این تجربه روحانی را که به حتم زوایای بیشتری از آن دریافت پیش از تجربه را و امی‌گشاید و چشم و گوش را بازتر و فهم را تیزتر و ژرف‌نگرتر می‌سازد، بازگشته و متن آن دریافت را دوباره بررسی کردند و ریزبینانه آن را توصیف و تفسیر کردند؛ سپس با این فهم عمیق به سراغ دین رفته، تجربه و تفسیر خویش از آن دریافت‌ها را به دین عرضه کردند تا درستی و نادرستی را بیابند. این، توصیفی از تعامل دوری و حلقوی عارفی است، که قلب و دل خود را میان دین و فطرت به رفت و برگشت وامی‌دارد تا در تمامی مسیر سلوک و هنگام شهود، فهمی درست داشته باشد و از صراط مستقیم باز نماند. از این رو، آن هنگام که از اهل معرفتی پرسیدم که حلقه ارتباط تعامل دین و فطرت چیست؟ فرمود «سلوک».

عرفان براساس این تعامل که با سه ضلع فهم دینی، فهم فطری و تجربه روحانی شکل می‌گیرد، یک خط سیر روحانی ترسیم کردند و حقایقی را توصیف و تبیین کردند و به مکتب عرفان، بنیانی شکوفا و پویا بخشیدند و آثار گران‌سنگی را به یادگار گذاشتند.

در نگاه عرفان، این تعامل بیشتر در دو خصیصه نهفته در فطرت و دو آموزه از آموزه‌های دین صورت می‌پذیرد و آن دو پرستش و توحید است. پرستش بستر سلوک سالکانه است و همه احوال و مقامات، ظهورات و تجلیات پرستش در مسیر صراط مستقیم هدایت می‌باشند: «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ و این که مرا پرستید که این راه راست است» (یس، ۶۱). توحید، روح و مغز پرستش

است که پس از گذراندن مقامات پرستش و در نقطهٔ اوجش به گونهٔ تجربهٔ عارفانه یافت می‌شود. لذا عرفان یعنی: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛ یعنی همواره پروردگارت را پرستش کن» (حجر، ۹۹). همان پرستش، که هدف آفرینش جن و انس است تا به یقین بررسی و پروردگارت را به یقین شهودی و معرفت حضوری بیابی و به مقام حق‌الیقینی و لقاء الهی نایل شوی.

پرستش، آن بندگی خاضعانه و تسلیم خاشعانه و گوش‌سپاری مطیعانه یک حس، میل و گرایش است که در نهاد همهٔ آدمیان وجود دارد و عارفان پاک‌دل، نیز گرمای آن گرایش را برافروخته‌تر از دیگران احساس کرده‌اند؛ آنان بر پایهٔ آموزه‌های دینی و فهم فطری و تجربهٔ روحانی، پرستش را دو گونه دریافته‌اند؛ گونه‌ای تاریک، ناپاک و نزول دهنده که بدان پرستش شیطان گویند. این نوع پرستش، چنان‌که با گوش‌سپاری انسان به وسوسه‌های شیطان و از توجه زیاد نفس آدمی به آلودگی‌ها نشأت می‌گیرد، خود نیز عامل بروز رذیلت‌های اخلاقی مانند تکبر است. گونه‌ای از پرستش نیز نورانی پاک و بالابرنده است که همان پرستش خدای سبحان است؛ چنین پرستشی از توجه فراوان فطرت انسان به ملکوت هستی و گوش‌سپاری انسان به دستورهای الهی نشأت می‌گیرد. افرون بر این، این گونه پرستش خاستگاه ظهور فضیلت‌های اخلاقی مانند صبر و درون‌مایهٔ صراط مستقیم هدایت است. از همین رو، قرآن با سمت احیاگری به فرزندان آدم، این دو پرستش، را تذکر داده و پرهیز از پرستش شیطان و روی آوردی به پرستش خدای سبحان را مفاد عهدنامهٔ فطری روز الست می‌داند و می‌فرماید:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۶۰﴾ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس، ۶۰ و ۶۱).

ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست؟ ﴿۶۰﴾ و این که مرا بپرستید که این راه راست است.

عارفان برای شناخت درون‌مایهٔ صراط مستقیم پرستش، چشم به آموزه‌های دینی و بینش فطری سپردند؛ زیرا خداوند هم‌چنان که همه فضیلت‌ها و رذیلت‌ها را در کتاب دین باز شناساند، در ساخت بینش فطری نیز به آدمی الهام کرد و آگاه ساخت تا با آن دو، راه خیر و شر را باز شناسد که راه خیر صراط مستقیم و راه شر، صراط جحیم است. سپس آنان در کتاب دین و فطرت، یک خصیصه

را به عنوان راه ماندگاری در صراط مستقیم و گریز از سرنگونی در صراط جحیم دریافتند؛ آن خصیصه‌ای که در حیطه توانش‌های فطرت وجود دارد و در دین، رمز رستگاری خوانده شده است که آن تزکیه است؛ زیرا تزکیه پرورش فضیلت‌ها در جان و دل و پالایش رذیلت‌ها از آن است.

وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ﴿۱۰﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ﴿۱۱﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿۱۲﴾ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس، ۷-۱۰).

سوگند به نفس و آن که او را نیکو آفرید، ﴿۱۰﴾ پس بزه‌کاری و پرهیزگاری‌اش را به او الهام کرد. ﴿۱۱﴾ بی‌تردید، کسی که نفس خود را از آلودگی‌ها پاک کرد و رشد داد، رستگار شد. ﴿۱۲﴾ و کسی که آن را به آلودگی‌ها، آلود زیان خواهد برد.

عارفان با این سرمایه شناختی، به حیطه توانشی فطرت پا نهاده و با فهم فطری و داده دینی و تزکیه و تجربه روحانی‌شان این فضیلت‌ها را که توانش‌های فطری و به تعبیری جنود فطرت‌اند، در مسیر صراط مستقیم پرستش که همان صراط سلوک می‌باشد، در خود به فعلیت رساندند و ملکه وجود خویش ساختند و در طول مسیر با فهم و تجربه رابطه پلکانی و ترتیبی، فضیلت‌هایی مانند اخلاص و توکل و تسلیم و محبت را نیز دریافتند که در زبان عرفان، بدان فضایل، منازل و مقامات و در لسان دین به آنها سبیل سلامت گویند. به واقع، عارفان در مقام شکوفاسازی توانش‌های فضیلت‌بار معنای این آیه شریف را واگشوده‌اند:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مانده، ۱۶).

خدا با نور فطرت و ولایت و کتاب آسمانی، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند و آنان را به توفیق خود، از تاریکی‌های رذیلت به روشنایی فضیلت می‌رساند و به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

آن‌گاه این عارفان بزرگ، با توصیف و تبیینی نظام‌مند از دریافت‌های حاصل، علمی به نام عارفان عملی را به وجود آوردند.

عارفان با پیمودن صراط مستقیم و اوج‌گیری در پرستش سالکانه، به باطنی‌ترین ساحت فطرت و دین، یعنی بینش توحیدی وارد گشتند و پس از آن که به اندازه سعه وجودی‌شان، فطرت را در

خویش شکوفا ساختند، قلبشان به قدر عرش الهی توسعه یافت و خدای سبحان را در فراخنای دل یعنی در ژرفای فطرت به حضور دریافتند. در نتیجه، با چشم بینا خدا را مشاهده کردند و با گوش شنوا، همه عهد‌ها به ویژه عهد توحیدی با پروردگار جهانیان را که در روز اُلت بسته بودند، به نیکی شنیدند. از همین روست که، وقتی از ذوالنون مصری (م ۲۴۵ق) - آن عارف سفر کرده به معرفت تام شهودی رسیده - پرسیدند، آیا میثاق اُلت را به یاد داری؟ گفت: «گویی آن میثاق در همین لحظه در گوشم حضور دارد» (فرغانی، مشارق الدراری، ۳۰۷). از این رو، عارفان بلند پایه فنا یافته به نیکی، آیه عهد اُلت را پیش روی خود مشاهده کردند که:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف، ۱۷۲).

و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این عهد و میثاق غافل بودیم.

بر این اساس، این عارفان واصل با توصیف و تبیینی نظام‌مند از دریافت‌های حاصل، علم عرفان نظری را پدید آوردند.

بنابراین عارفان، صاحب‌دلان فهیم و شنوای بینایی هستند که در تعامل دین و فطرت، صراط مستقیم پرستش را در سیر معراجی‌شان پیموده و در این سیر درونی و انفسی، لایه به لایه فطرت را کاویدند و پله به پله توانش‌های سلوکی فطرت و راه‌های سلامت دین را در جان و دل خویش فعلیت بخشیدند و در خود ملکه ساختند و در اوج سیر خود، توحید فطری - دینی را دریافتند و خدای سبحان را مشاهده کردند و با این سرمایه، دو شاخه عرفانی به نام‌های عرفان عملی و عرفان نظری را پدید آوردند. از این رو، باید این دو علم را تجسم نظام‌مند معنویت و معرفت فطری - دینی دانست.

نکته و اشاره

جان مایه عرفان‌های بشری که در قالب مکتب‌هایی مانند هندویسم، بودیسم، تائویسم و مانویسم رخ نمایانده‌اند، چیست؟ چه عاملی، سبب ایجاد سروده‌های جاودانه‌ای مانند ریگ ودا، دانه

جینگ، بها گاوات گیتا و اوپانیشادها در دو بُعد سلوک و معرفت گشته است؟ این مکتب‌های عرفانی با آن‌که پشتوانهٔ وحیانی ندارند، یعنی، یکی از سه ضلع تعامل عرفانی را ندارند، چگونه برآمده‌اند؟

به نظر می‌رسد عارفان در این مکتب‌ها به جای داده‌های وحیانی، از توان بالای فهم بشری و عقل انسانی‌شان بهره‌جسته و دین فطری را تفسیر کرده و آن دریافت‌ها را - چه در بعد سلوکی و چه در بعد معرفتی - تجربه کرده‌اند. آن‌گاه آن تجربه‌ها را توصیف و تبیین کرده‌اند و میراثی از عرفان خویش بر جای نهاده‌اند، که البته شاید بتوان این نظر را در فرضیهٔ قصه‌وارهٔ بزرگانی مانند ابن‌سینا و ابن‌طفیل در «سلامان و ابسال» و «حی بن یقظان» کاوید؛ با این نگرش که «سلامان» و «حی» را فطرت بدانیم.

این مکتب‌های عرفانی اگرچه برداشتی از کتاب فطرت و بازتابی از دین فطری هستند، ولی تفسیر آنان از فطرت، در بخش برنامه‌هدایت‌نا تمام و ناموزون و در بخش بینش توحیدی از دقت توصیفی و تبیینی بی‌بهره است؛ زیرا تفسیرشان به فهم بشری متکی است و بشر بدون کمک وحی، توان تورق کامل کتاب فطرت و یافت همه کمالات نهفته در آن را ندارد و لذا تنظیم دقیق برنامه اظهار آن کمالات، میسر او نیست. از این رو، «کمالات با توازنی متناسب با سایر کمالات» (چیتیک، *عوامل خیال*، ۲۳۴) بارور نمی‌گردند و در نتیجه، سیر و سلوک بی‌اعتدال می‌گردد و به افراط و تفریط‌ها کشیده می‌شود. اینان در توصیف‌های توحیدی نیز گرچه به توفیق‌هایی دست‌یافته‌اند، ولی به دلیل نبود میزان وحی، به انحراف فکری دچار شده‌اند. از این رو، علامه طباطبایی (ره) فرمود:

اگرچه این مکتب‌ها و ادیان به نوعی فرزندان دین فطرت و توحید هستند، ولی فرزندان ناخلف و ناصالح‌آند (المیزان، ۱۸۹/۸).

بنابراین، بشر برای دست‌یابی به تعامل عادلانه باید در کنار کتاب فطرت و برای جلوگیری از سوءفهم و تفسیر نادرست، به پدیدآورندهٔ کتاب فطرت پناه برد و از خود او تفسیری همه‌جانبه، اعتدال‌آمیز و دقیق درخواست کند؛ زیرا جز آفریدگار متن، کسی به ژرفای متن آگاهی ندارد و آن

آفریدگار جز خدای سبحان نیست. تنها اوست که می‌تواند دقایق کتابش را بازگوید و آن را همه‌جانبه‌باشناساند. از این رو، به منظور آگاهی‌آفریده‌های خویش، تفسیر آن کتاب را با وحی، به صورت دین‌تدوینی و کتاب‌آسمانی به فرستادگانش تقدیم داشت تا عرفان امت که خوانندگان کتاب فطرتند، در فهم آن دچار انحراف نشوند. در نتیجه، ضلع دینی را برای تعامل عرفانی ظهور بخشید و فصل نوینی از عرفان را در جهان آشکار ساخت. از این رو، آنچه که درباره عرفان اسلامی گفتیم، در عرفان دیگر ادیان و حیانی نیز جاری است؛ گرچه اسلام به دلیل خاتم بودنش، از دقیق‌ترین راه‌کار اظهار کمالات فطرت و جامع‌ترین برنامه‌ترسیمی برای هدایت فطری برای سیر و سلوک الهی و ظریف‌ترین تبیین از معرفت الهی نهفته در فطرت برخوردار است. از همین رو، گستره تعامل دین و فطرت در امت مسلمان، گسترده‌تر و در نتیجه، بستر تجربه روحانی گشوده‌تر است. پس، عرفان برآمده از اسلام، برترین است.

در پایان این نکته را یاد کنم که گشودگی این نوشته و پرسش‌های برآمده از این نوشته نیاز به چند پژوهش حدیثی و پژوهش سلوکی دارد که در کنار برخی از دقایق فلسفه عرفان بسیار پویا می‌گردد، تا نگاهی بدیع به موضوع تعامل دین و فطرت در مقام عرفان عرضه شود. لذا این نوشته با قلمی الکن و تحلیلی ناکامل به این موضوع گام نهاده تا بستری برای تحقیق فراخور فراهم شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح: محمود عابدی، تهران، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.
۲. جیتیک، ویلیام، *عوامل خیال ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان*، ترجمه: قاسم کاکایی، تهران، نشر هرمس، ۱۳۸۴ ش.
۳. رفیق العجم، *موسوعه مصطلحات التصوف الاسلامی*، نشر ناشران، بیروت، ۱۹۹۹ م.
۴. رضی، شریف، *نهج البلاغه*، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۴ ش.
۵. سهروردی، ابو حفص، *عوارف المعارف*، بیروت، نشر دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۶ ق.
۶. صدرالدین شیرازی، محمد، *مثنوی*، به کوشش: مصطفی فیضی، قم، نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۶ ش.
۷. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، *عیون اخبار الرضا*، تهران، نشر دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ش.
۸. طباطبایی، محمد حسین، *العیزان*، بیروت، نشر مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۳ ق.
۹. فرغانی، سعیدالدین، *مشارق الدراری*، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
۱۰. قونوی، صدرالدین، *شرح الحدیث*، قم، نشر بیدار، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. کاشانی، عبدالرزاق، *مجموعه رسائل و مصنفات*، رساله السوانح الغیبیه و المواهب العینیه، قم، نشر میراث مکتوب، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ش.
۱۲. محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمة*، قم، نشر دار الحدیث، ۱۴۲۲ ق.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی